

جامعه‌شناسی «ایران»

جایگاه تاریخی و باستانی دولت در ایران اسباب شکل دهی به الیهات خاصی از نظم سیاسی را فراهم کرده است و به همین دلیل هم ایرانی‌ها علاقه دارند جهان پیرامون خود را برپایه یک هستی‌شناسی عمودی و سلسله‌مراتبی طراحی و تبیین کنند. در چنین بستری آنچه اهمیت می‌یابد زیست اجتماعی و تاریخی دولت‌هاست و کمتر به حیات اجتماعی جوامع بها داده می‌شود. پس تاریخ کلاسیک ایران نه تاریخ ملت بلکه به تاریخ دولت‌ها فروکاسته می‌شود؛ گویی دولت آنچنان قوام و تحکم دارد که همه چیز را در برمی‌گیرد و همه چیز را به مهره‌هایی خنثی و بی‌خاصیت و آلت دست خود تبدیل می‌کند. در این منظومه نه تنها زیست اجتماعی جوامع که حتی پیچیدگی‌های محیط پیرامونی و تمام منعلقات آن نادیده گرفته می‌شود. تاریخ از بالا به پایین، تنها منبع قدرت را در ساختارهای سیاسی محدود می‌کند و قادر به فهم ظرفیت‌ها و پتانسیل فرآیندهای اجتماعی از پایین به بالا نیست. در این چهارچوب وقتی نام ایران برده می‌شود، طبیعتاً مقصود جغرافیایی خاص خواهد بود که دولت در آن قدرت و استقرار تام دارد؛ چه بر صحنه داخلی و مردم به مثابه ایزه‌های تاریخی و چه بر حیطه خارجی و دول بیگانه به مثابه سوزده‌های تهدیدآمیز. اما اگر چشم‌هایمان را بشوئیم و اصرار بر

خروج از چنین الیهات اقتدارآمیزی داشته باشیم؛ روزه‌های جدیدی از امکان هم‌رتبگی دولت به مثابه مهم‌ترین نهاد سیاسی و جامعه به مثابه بنیادی‌ترین و اساسی‌ترین نهاد اجتماعی گشوده خواهد شد. این دقیقاً پروژه‌ای بود که مؤسسه فرهنگی و رسانه‌ای ایران ۳۰ سال پیش تلاش کرد به آن دست یابد. پس وقتی خواسته می‌شد «بخوان ایران بخوان» پیش و بیش از هر چیزی مخاطبان خود را در میان اعضای جامعه جست و جو می‌کرد نه در میان صاحبان قدرت. در واقع از شهروندان عادی خواسته می‌شد که «ایران» را بخوانند و در عمل به آن معنا دهند. این همان هستی‌شناسی مدرن، مسطح و افقی بود که مدرنیته دهه ۷۰ شمسی به دنبال آن بود و ایده «ایران» نیز بر همین پایه و اساس استوار شده بود. قرار بود وقتی نام «ایران» برده می‌شود، هم پای دولت، ملت با همه تنوعات و تکرئاتش بر اذهان تداعی شود. پس رسانه «آینه» صدای جامعه شد و مهم‌ترین رسالتش میانجی‌گری میان ملت

و دولت. به همین دلیل هم پرسش «پس چی شد» به چالش همیشگی «ایران» تبدیل شد تا در پس ماهیت تنش‌زای چنین پرسشی هارمونی‌ای حاصل آید که ایران را با مدرنیزاسیون همراه می‌کرد و هم‌رتبگی و هم‌آوازی دولت و ملت.

البته در این میان تکیه بر یک نکته اهمیت دوچندان دارد؛ رسالت «ایران» فقط برون‌زاد نبود بلکه جنبه درون‌زاد نیز داشت. در واقع «ایران» به مثابه یک شیء خود و فی‌الذات از حیات اجتماعی برخوردار بود و به همین دلیل، هم هویت داشت و هم عاملیت. هویت «ایران» در واقع نقش و نگاری بود که از ما ایرانیان دهه ۷۰ یا بنیانگذاران بر آن حک شده و برجای مانده است. در واقع گویی چیزی از ما یا بنیانگذاران در آن باقی مانده است که به تدریج ماحصل آن بیوگرافی فرهنگی «ایران» شده است. «ایران» باهو «ایران» براساس چنین تعبیری ایزه و چیزی صامت، ساکن، بی‌اراده و فاقد تأثیرگذاری نیست، بلکه در متن شبکه پیچیده روابط اجتماعی صاحب اثر و دارای ردپا است. در چنین بستری «ایران» نه تنها با صفحه اول متمایز از روزنامه‌های کلاسیک در مقطع زمانی خود، بهره بردن از نقش تصویر برای نشان دادن تحرک پرشتاب اجتماعی و در نهایت انتشار رنگی‌اش و غلبه بر فضای مسلط سیاه و سفید، واقعیت‌های جدید جامعه و دولت را بازنمایی کرد؛ بلکه در مقام چیزی دارای موجودیت و عاملیت به میان مردم می‌آمد تا مدرنیته شهری را از طریق انقلاب در فرم و محتوای اطلاع‌رسانی، هدایت و راهبری کند. «ایران» در این مقام دیگر صرفاً واقعیت‌های جدید را بازنمایی نمی‌کرد، بلکه به آن سمت و سو هم می‌داد و حتی از طریق رقابت با مراجع خبری برون مرزی نظیر شبکه‌های تازه تأسیس ماهواره‌ای و سایت‌های خارجی اینترنتی در تلاش بود از مرجعیت رسانه‌های درون مرزی در حوزه خبر، حفظ و حراست کند. در واقع تیترو درشت اولین شماره روزنامه «به میان شما آمدیم» ناظر بر همین عاملیت و سوژگی «ایران» بود. چنین عاملیتی می‌توانست به افکار عمومی بویژه طبقه متوسط شکل و سامان دهد و آنها را برای پذیرا شدن شعارهای توسعه سیاسی و جامعه مدنی در سه سال بعد آماده کند تا بدین شکل «توسعه» در فدای ایران به امر محال و ممتنع تبدیل نشود و راه برای روی دیگر سازندگی و فراتر رفتن از مسأله اقتصاد پس از انتخابات دوم خرداد ۷۶ فراهم شود.



هادی خسروشاهین

سردبیر روزنامه ایران



وقتی خواسته می‌شد «بخوان ایران بخوان»، پیش و بیش از هر چیزی مخاطبان خود را در میان اعضای جامعه جست و جو می‌کرد نه در میان صاحبان قدرت. در واقع از شهروندان عادی خواسته می‌شد که ایران را بخوانند و در عمل به آن معنا دهند. این همان هستی‌شناسی مدرن، مسطح و افقی بود که مدرنیته دهه ۷۰ شمسی به دنبال آن بود و ایده «ایران» نیز بر همین پایه و اساس استوار شده بود

